

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

دیروز راجع به یک مقداری گفتیم عبارت شیخ را بخوانیم که شیخ از این صفحه ۱۹۴ وارد بحث ضمان شدند. در مجهول المالك که

آیا اگر مجهول المالك مالکش پیدا شد و راضی نشد به تصدق، ضامن هست یا نه؟

دیگر طبق قاعده‌ای که مرحوم شیخ دارند یک مقداری اخذ و رد کردند. ما هم عرض کردیم قاعده ما اصولاً در این بحثهایی که اساسی

است، یک مقداری کلمات متعدد را می‌خوانیم، آنها را کم و زیادش می‌کنیم، بعد یک نتیجه نهایی گرفته می‌شود.

در عبارتی که در بحث گذشته دیروز از شیخ خواندیم، خب معنایش کردیم، لکن من فکر می‌کنم احتمالاً مراد شیخ از عبارت چیز دیگری

باشد. چون به آن کیف کان چون دیروز نرسیدیم به کیف کان. احتمال می‌دهم که مراد ایشان جور دیگری باشد. امروز این عبارت را آخر

عبارت نه از اول عبارت، می‌خوانیم با احتمال دوم.

دقت بکنید ایشان حرفش این بود که چون اتلف مال الغير قاعده اتلاف اقتضاء می‌کند که ضامن باشد. بعد ایشان آمدند گفتند که چون

احسان است، این اتلاف، این ضمان نمی‌آورد. ما اینجوری معنا کردیم. مثل روایت معروف قاعده معروفی که کسی که احسان بکند در

حق کسی آن دیگر ضمان نمی‌آورد. ما علی المحسنین من سبیل، آیه مبارکه، سابقاً هم توضیح دادیم.

یعنی به عبارت دیگر اینجور به ذهن آمد که اتلاف منشأ ضمان است و احسان ضمان را بر می‌دارد. ما علی المحسنین من سبیل.

عرض کردیم قاعده‌ای است معروف و گفته شده و جاهایی که تصرف انسان به عنوان احسان باشد، این ضمان توش نیست. مثل کسی

که رد می‌شود می‌بیند گوسفند کسی در بیابان است، خیابان است، می‌برد خانه‌اش برای نگهداری که برساند به صاحبش سوال بکند، بعد

فرض کنید شب گرگ می‌خورد یا دزد می‌برد، اینجا بنایشان این است که ایشان ضامن نیست. ضامن نیست به خاطر اینکه به عنوان احسان

برده، ما علی المحسنین من سبیل.

من احتمال می‌دهم که شیخ رضوان الله تعالی علیه در این عبارت، ظاهر عبارت را که دیروز خواندیم این جور معنا کردیم، احتمال دارد

که مراد شیخ چیز دیگری باشد و خلاصه‌اش این باشد اصولاً دلیلی بر ضمان نداریم تا رافع ضمان بیاید. این اصلاً آن راه این بود که بگوییم

من اتلف مال الغير فهو له ضامن. احسان آن ضمان را بر می‌دارد. یا حالا مثلاً علی الید ما اخذت حتی تودیة، احسان آن ضمان را بر می‌دارد.

س: یعنی موضوع اتلاف را برمی دارد؟

ج: نه حکمش را برمی دارد. اتلاف که اتلاف است. حکم ضمان را از آن برمی دارد. آن ضمان را برمی دارد نه موضوع را. ضمان را برمی دارد. لکن یک احتمال دیگری در عبارت شیخ داده می شود که من می گویم بعد که خواندم و کیف کان، شاید نظر مبارک شیخ این باشد که اصلا اینجا دلیل ضمان نداریم که با احسان بر داریم. اصلا ما چنین دلیلی نداریم. یا مثلا همان دلیلی که انسان گوسفند کسی را به عنوان احسان برد خانه، و شب دزد آمد. ما بگوییم اصلا دلیلی بر ضمان نداریم، نه اینکه بگوییم چون احسان بود، ضمان را برداشت. اصلا دلیل بر ضمان نداریم.

چرا؟ چون انشاء الله در شرح عبارات آقای خویی خواهیم گفت، چون قاعده من اتلف جاری نمی شود اصلا. این صحیح است که این گوسفند را برد خانه اش و دزد آمد، اما ایشان اتلاف نکرد، ایشان هدفش احسان بود. و توضیحش را هم سابقا هم عرض کردیم بگوییم قاعده عدم ضمان محسن اصولا عقلایی است. آین آیه مبارکه نیست.

کسی که می خواهد در حق کسی کار خیر انجام بدهد، حالا اگر تلفی بر او بار شد، نمی گویند تو ضامن هستی. تعدی نبوده، اتلاف نبوده،

س: علی الید چه؟

ج: هان ضمان علی الید حالا آن یک شبهه بود که ما گفتیم ثابت نیست. علی تقدیری که ثابت هم باشد باز اشکال دیگری بود که علی الید مال تعدی است. آقای خویی از مرحوم استادش آقای نائینی نقل کردند، من ندیده بودم تا حالا این تعدی است، و اینجا تعدی نیست. و علی تقدیر کل این جهات که حالا ما قبول بکنیم اینجور جاهایی که روی احسان است، علی الید اصلا قصور دارد، فی نفسه قصور دارد. علی الید علی به معنای سیطره بر یعنی حکم می کنیم، کیفرش می کنیم داریم الزامش می کنیم. می گوید آقا من برای اینکه این حیوان

س: بر علیه

ج: هان علیه یعنی بر علیه باشد. من دیدم این حیوان دارد ضایع می شود، بردم خانه نگهش می دارم، در طویله خودم، غذا به آن دادم، علف دادم که این سالم بماند، حالا شب دزد آمد برد. این را اصلا نه قاعده اتلاف یعنی خوب دقت می کنید؟ اصلا قاعده اتلاف برایش صدق نمی کند.

س: چرا اطلاق دارد اتلاف این

ج: چرا

س: اعم از

ج: نه می گوید این اتلاف نیست.

اصلا این اتلف مال الغير نیست اصلا. من اتلاف نکردم. چرا؟ چون من اینجا به عنوان احسان این کار را کردم.

س: آن امر دیگری بود

ج: هان، می گوید این احسان برش می دارد. لذا من تا دیروز یک جور دیگر معنا می کردیم، حالا چون امروز به ذهنم آمد. من می گویم شاید مرحوم شیخ نظرش این است، هذا مع ان الظاهر من دليل الاتلاف اختصاصه بالاتلاف على المالك؛ جایی که اتلاف بر مالک باشد، لا الاتلاف له، اینجا اتلاف له است؛ یعنی این پول پیش این بود، گفت من مالکش را که نمی شناسم، خب انشاء الله مالکش آدم خوبی است، ما این را صدقه بدهیم، به ایتم بدهیم، مثلا یک بیچاره ای می خواهد ازدواج بکند، به او کمک کنیم. یک راه خوبی است دیگر حالا دستان به مالک نمی رسد، این راه مالک هم راضی است. این اتلاف کرد اما له نه علیه. آن دلیلی که می گوید من اتلف، البته شیخ از این راه وارد شده است.

یک اشکال ما کردیم که اصلا من اتلف مال الغير نداریم. این دلیل لبی است. قدر متیقن می خواهد اینجا را نمی گیرد. این خب یک اشکال. یک اشکال ایشان. اشکال ایشان دلیل لفظی است. من اتلف مال الغير می گوید ظاهرش این است که اتلف على المالك. اما اذا اتلف للمالك، خوب دقت کنید، دیگر این ضامن نیست. لا الاتلاف له و الاحسان اليه. من فکر می کنم چون صبح دیشب صبح بود که نگاه کردم گفتم حالا بالاخره دیشب فکرش را کردیم صبح به باز عبارت تطبیق کردم، و المفروض ان الصدقه انما قلنا بها لكونها احسانا، البته این را در استدلالات علما آمده، اما ما عرض کردیم خیلی از این راه وارد، خودشان هم مناقشه کردند علمایی که گفتند.

و اقرب الى، اقرب الطرق لطرق الايصال بعد اليأس ان وصول من وصوله اليه؛ پس بنابراین این چون احسان است، این بگوییم که اصلا این اتلاف نیست. پس دلیل ضمان اصولا ثابت است.

س: این ورود است استاد

ج: نه ورود نه، اصلا دليل ضمان نمی گیرد این را. من اتلف نمی گیرد.

نه اینکه دليل ضمان می گیرد، رافع ضمان می خواهیم. مثبت ضمان نداریم. دنبال رافع ضمان نیستیم. مثبت ضمان اتلاف علیه است. لم اتلف علیه.

س: علیه از کجا آمد

ج: هان این به اصطلاح خودشان استظهار است دیگر. که و الا قید ندارد من اتلف مال الغير.

لذا مناقشه من اینها را می گویم برای اینکه ذهن باز بشود برای، آن آقایان هم که مناقشه می کنند می گویند این علیه را از کجا آوردی؟ من اتلف مال الغير شامل می شود. علیه و له هر دو را شامل می شود.

پس شما رافع ضمان بیاورید.

س: اصلا اتلاف له به چه معنا؟ اتلاف له این دو تا تناقض دارند

ج: یعنی من صدقه دادم به نفع او. چون الان که پیدا نکردم، گفتم چرا پیش من بماند، به یک فقیری بدهم، به ایتامی بدهم، حتما مالکش هم بشنود خوب است، به موسسه خیریه ای بدهیم دارند خدمات می کنند. به ایتام داده می شود، یک جوانی با این مبلغ می رود ازدواج می کند. این هم صاحبش هم خوشحال می شود ثوابی هم به او می رسد. این تصور اتلاف له این است.

صدقه دادن به خاطر فرض کنید برای خودم یک افتخاری یا عنوانی پیدا کنم که نبود. صدقه دادیم روی این عنوان. بعد صاحبش آمد. گفت من راضی نیستم، من اصلا اهل صدقه نیستم، بیخود صدقه دادی، اصلا من اهل این احسان ها نیستم. پول خودم است می خواهم قبول، خیلی خب. ایشان می گوید که اینجا صدق نمی کند اتلف مال الغير چون اتلف له نه اتلف علیه. آقایانی هم که مناقشه می کنند می گویند در دليل نیامده.

این مناقشات باز یک مناقشه بالاتر می آید. اصلا من اتلف مال الغير نداریم که حالا این بحثها را بکنیم. که له یا علیه. من این طرف و آن طرف را ذکر می کنم که بعد نتیجه نهایی.

بعد ایشان یک احتمال داده، احتمال اینکه تصدق معلق باشد. مراعاک الفضولی، احتمال دارد که صدقه احسان باشد، تا وقتی که صاحبش راضی باشد. راضی نباشد دیگر احسان نباشد. آن وقت پس اتلاف می شود و ضامن است.

ایشان می گوید این بعید است. اذ لم یقل احد بر جوع المالك که دیروز متعرض این عبارت شدیم. علی الفقیر مع بقاء العین؛ اگر تعلیقی باشد، مالک برگشت گفت آقا من صدقه را قبول ندارم، فرض کنید الان صدقه داد یک نیم ساعت مالک پیدا شد. گفت من صدقه را ندارم، و فرض کنید آن مجهول المالك هم کتاب بوده، کتاب الان دست فقیر است. یا مثلاً پتو بوده که برود بفروشد یا مثلاً پتو نداشته از آن استفاده کند. آیا مالک می تواند برگردد، بگوید حالا عین مال موجود است من بگیرم؟

مرحوم شیخ می گوید اجماع قائم است بر اینکه نمی تواند برگردد. به فقیر نمی تواند با اینکه عین هم باقی باشد. اذ لم، پس صدقه دیگر مراعا نیست، صدقه معلق نیست، صدقه تجیزی است؛ چون مالک نمی تواند، منجز است. صدقه معلق نیست. این طور نیست که متوقف باشد به اجازه او. اگر متوقف شده با وجود عین باید برگردد.

س: ۴۶: ۱۰

ج: نه صدقه به عنوان هبه جنبه های شخصی دارد. من رفیقم است به او هدیه می دهم. صدقه جنبه شخصی ندارد. از دایره به اصطلاح ما عرض کردیم قصد قربت را این جور معنا کردیم، هر تصرفی و عملی را انسان انجام بدهد، محور آن عمل خودش و صفات خودش و متعلقات خودش نباشد. محور آن مرکزی که عمل برای او انجام داده، یک مرکزی خارج از او باشد. حالا یا معبد باشد یا خدا باشد یا به قول ما ابو الفضل العباس (ع) باشد. یک محوری را خارج از خودش قرار بدهد.

یعنی یک دفعه مثلاً گوسفندی را می خورد می دهد به پسرش، این محور است چون دایرمدار خودش است. یک دفعه نه این محور را از محور خودش خارج می کند، آن عمل را از مرکزیت خودش و محوریت خودش خارج می کند.

و لذا عرض کردیم مسئله صدقه در طول تاریخ انسان همیشه وجود داشته است. نذر، صدقه این جور کارها در طول تاریخ انسان وجود داشته است. فقط چه بوده؟ آن خارجش فرق می کرده است. گاهی می گفتند معبد، گاهی می گفتند جادوگر مثلاً عشیره، گاهی می گفتند فرض کنید خدا، گاهی می گفتند ابو الفضل العباس (ع). و لذا در روایت هم دارد ما کان من نذر لله ففی به؛ چون نذر در زندگی بشر بوده است. آیه مبارکه هم دارد (ولیوفوا بالنذر) خود مشرکین، این آیه راجع به مشرکین است. نذر پیش مشرکین هم بوده است.

ما برایش آثار دیگر هم بار کردیم سابقاً متعرض شدیم. اصلاً کسی که تاریخ را نگاه می کند، در کل تاریخ دائماً این بوده است. برای معبد می آوردند، برای کاهن می آوردند، برای ساحر می آوردند. در روایات ما آمده که اصل نذر را باطل نکرده، نذر لغیر الله باطل است. ما کان من نذر لله ففی به؛ اگر محور خدا شد آن نذر قبول است و الا. صدقه عبارت از این است. فرقی با هبه این است.

هبه آن محوریت انسان توش هست. من رفیقم هست، ببینید به رفیقم می‌دهم. این من توش دارد. آن می‌گوید نه من به معبد می‌دهم، از من خارجش می‌کند. و ما امروزه الا لیعبد الله مخلصین، حقیقت شرایع الهی برای این بوده که انسان این را فقط برای خدا، چون اگر برای فرد خودش قرار می‌داد، کار را برای خودش قرار می‌داد، این الحاد بود. برای خودش و خدا قرار می‌داد، شرک بود. برای خدای تنها قرار می‌داد توحید بود. فرق این سه تا بین موحد یعنی مخلص یا موحد و مشرک و ملحد. اگر خودش را فقط در نظر گرفت، این می‌شود الحاد. خودش و خدا می‌شد شرک؛ خدا فقط می‌شد اخلاص. و ما امروزه الا لیعبد الله مخلصین له الدین؛ حقایق شرایع الهی برای این است.

و لذا سنخ عبادات در زندگی انسان همیشه این بوده است. و هدف انبیاء الهی و علی اساس کامل ترشان شریعت خاتمه، هدفش این بود که تمام مرزبندی عبادات با غیر عبادات بشود. عبادات آن چیزهایی است که اخلاصا لله، غیر خدا را نباید شریک بکند. مثلا الان هوا گرم بود، بلند شود بگوید هم وضو بگیرم هم خودم را خنک بکنم با... این شد شرک. نصفش به خاطر سرد شدن بود، نصفش به خاطر وضو بود. این شرک شدنش این است دیگر. انا خیر الشریکین، خدا حدیث قدسی است. من عمل عملا لی و لغیری جعلته لغیری؛

س: بهترین شریک

ج: من قبول نمی‌کنم. آن وضویی قبول می‌شود که فقط لله بگیرد. اگر برای سرما برای اینکه بدنش تر بشود، برای اینکه مثلا آبی به صورت بزند، وضو گرفت، این می‌شود شرک. نصفش برای خدا می‌شود نصفش... این یک قصه‌ای هم هست مرحوم آشیخ جعفر شوشتری نقل می‌کنند که یک روز روی منبر گفت من فردا می‌خواهم مطلبی را بگویم که خلاف ۱۲۴ هزار پیغمبر، کل انبیاء یک مطلب را گفتند، من خلافتش، روز بعد خب مردم تعجب کردند. گفت که همه انبیاء الهی به توحید دعوت کردند، من به شما را به شرک دعوت می‌کنم. اقلا در کارهایتان خدا را هم در نظر بگیرید. همه‌اش غیر خدا نباشد. انبیاء گفتند فقط خدا، آن که نمی‌شود، حالا اقلا خدا را قرار دهید. همه‌اش خودتان نباشد، یک شریکی، ما خلاف انبیاء الهی شما را به شرک دعوت می‌کنیم. دقت کردید؟

این صدقه این جوری است. البته این را مرحوم شیخ باید یک مقداری باز می‌کرد. اولاً من دیروز عرض کردم مسئله اجماع بودنش را الان دقیقاً نمی‌دانم؛ چون این مسئله قطعاً متأخر است، اینکه اجماعی باشد، ارزش این اجماع در فقه شیعه تا چه حد است الان من نمی‌دانم. و باید این تحلیل بشود که آیا این به خاطر خود این که ایشان احسان کرد، دیگر نمی‌تواند برگردد یا یک طایفه از روایات دارید. اگر می‌خواهید با کامپیوتر در بیاورید.

ما طایفه‌ای از روایات داریم، چیزی را که به عنوان صدقه یا زکات به فقیر داد، کراهت دارد خود مالک از او بخرد. عنوانش این طوری است.

س: پس بدهد چه

ج: ظاهرش که خریدن گفتند، لکن ما عرض کردیم دو تا روایت دارد که سندش هم خوب است. در آن محل خودش در بحثهای زکات، انصافش ظاهرش حرمت است. حالا فتوای به کراهت دادند، اگر آقایان دریابورند که در باب صدقه ... در خود عروه هم فرع دارد. در خود عروه هم هست به عنوان کراهت حکم کرده است.

انصافش اگر ما باشیم و روایت که حرمت است. شاید اینجا هم از باب همان تعبد است. که مالی که صدقه داده شد دیگر برگشته نمی‌شود. این اجماعی که هست.

س: اهانه

ج: نه بحث اهانت توش ندارد.

و لذا خود ما فرض کنید یک گوسفندی داشت صدقه داد به فقیر، فقیر هم قبض کرد. دو مرتبه از فقیر بخرد، پول بدهد برود از او بخرد. روایت دارد که این مکروه است.

عرض کردیم ما باشیم و روایت که اصلاً حرام است. کراهت نیست. خود من هم احتیاط و جویی کردم. انصافاً مشکل هر دو روایت چون بنایشان به این است که نهی دلالت بر حرمت دارد، مرخص باید بیاید تا مرخص نیاید مشکل، هر دو روایت توش ترخیص ندارد. فقط علماً استبعاد کردند و الا انصافش این که ممکن است حکم تعبدی باشد. که چیزی را که شما این یکی از مسائل ابتلائی هم هست تصادفاً. فرع خوبی است. چیزی را که شما به عنوان صدقه دادید خود مالک دو مرتبه از فقیر نخرد. کما اینکه در روایت هم خصوص بیع نیست، اعم از بیع است. حالا آن به او هدیه بدهد مثلاً. ظاهرش مطلق است.

به هر حال اذ لم یقل احد بر جوع المالك علی الفقير مع بقاء العين؛ این اجماع اگر درست ثابت بشود، این اجماع، فقط باید بررسی بشود که آیا به خاطر این که ایشان احسان کرده، اگر به خاطر این باشد خب ضمان بعید است اصلاً. انصافاً جای ضمان نیست. اگر تعبد باشد، ربطی به ضمان ندارد.

و انتقال الثواب من شخص الی غیره، ظاهرا اشاره باشد به آن احادیثی که در باب لقطه هست که شما صدقه می دهید از طرف مالک، بعد مالک آمد راضی نشد، روایت دارد که اگر راضی نشد، به او بده و ثواب مال توست. این انتقال ثواب. این می گوید معنایش مرحوم شیخ می گوید تعلیق نیست، یک حکم خاصی است عوض شده. و ما عرض کردیم این مطلبی که شیخ در اینجا فرموده این درست است. اصولا هر عملی که از انسان صادر می شود، اصل اولی مال خودش است. این که برای دیگری قرار بگیرد خلاف قاعده است. این اصلا اصل کلی. چند بار هم ذکر کردیم.

لذا هر عملی را که بخواهد برای دیگری قرار بدهد، حتما باید قصد بکند. اگر قصد نکرد مال خودش است. چرا؟ چون اصل اولی این است. من نماز خواندم ثوابش هم به خود من بر می گردد.

لذا اگر می خواهد برای دیگری قرار بدهد این دلیل می خواهد و مقدار دلیل هم تابع یعنی کیفیت انتقال هم تابع دلیل است اصلا. چون عرض کردیم در باب نیابت چند تصویر می شود که سه تا تصویر مهمش را عرض کردیم. یک: بدن جعلی منوب عنه باشد. مثلا من که دارم نماز می خوانم فرض کن از یک شخصی کأنما من بدنم بدن جعلی اوست. دو: عمل جعلی باشد. عمل را به جای عمل او قرار می دهم. سه: ثواب جعلی باشد. به این معنا که ثواب مال من بوده این ثواب را ثواب دیگری قرار داده بشود. سه نحوه تصرف است، تصورات است دیگر چون مقام جعل یک مقام واسعی است. صدها تصور می شود کرد.

عرض کردیم احتمال بدن وارد است، اما شواهد مویدش نیست. خیلی بعید است. در واجبات ظاهرا عمل است. انتقال عمل است. جعل عمل است. یعنی ظاهرا مثلا اگر شخصی نماز نخوانده، خوب دقت بکنید. اینها چون نکاتی است که حالا به ذهن ما آمده، آقایان در عبارات آقایان نیست، حالا این تصویرش به ذهن ما این طور تصویرش کردیم. وقتی که شما از طرف شخص میتی نماز ظهرش را می خوانید فوت شده، ظاهرش تبدیل عمل است؛ یعنی جای عمل نشسته. یعنی کأنما او نماز ظهر را خواند، ذمه اش فارغ می شود. ظاهرش این طور است. مثل قضای خودتان. وقتی نماز در فوت شد، خوابیدید فوت شد، قضا که کردید معنای قضا این است که جای آن نشسته، امر آن ساقط شد.

اما در مستحبات ظاهرش این است که ثواب است. انتقال خود عمل هم نیست. جعل عمل هم نیست. تبدیل عمل هم نیست. تصرف در عمل نیست. در بدن در هیچ کدامش نیست. در واجبات، ظاهرا انتقال، یعنی تبدیل عمل است، جعل عمل است.

ج: هان، در مستحبات ثوابش مال این هم هست.

اما در باب مستحبات انتقال ثواب است. لذا خود این هم ثواب دارد، انتقال ثواب به دیگری هم می شود. البته تصویر انتقال عمل هم می شود کرد. جعل عمل هم می شود کرد. یعنی این تصویر که ما تصرف در عمل کرده باشیم، تنزیل عمل، تنزیل عمل هم می شود، تنزیل بدن می شود تصور کرد، تنزیل عمل می شود تصور کرد، تنزیل ثواب می شود تصور کرد، همه اش قابل تصور است. لکن آن را که من از ادله در می آورم این طور است. و لذا خوب دقت کنید. یک بحثی هست که این نماز استیجاری می دهند، نماز و روزه استیجاری، این را دو جور می شود فهمید. یک جور می شود فهمید که وقتی این شخص پول گرفت و این نماز را خواند، این به جای نماز آن شخص می شود. لذا ذمه اش فارغ می شود. این تنزیل عمل است. یک دفعه می شود فهمید نه آقا آن عمل گذشت دیگر، آن عمل انجام نداد، به قول آن آقا گفت این فاسق چهل سال نماز نخوانده، این بیچاره به جای او خم و راست بشود چه فایده ای دارد. او نمازش را نخوانده، آن تنزیل عمل نمی شود. این وقتی که برایش نماز می خواند ثواب به او داده می شود. مشکلات آن عالم برزخ کم می شود، مشکلات عالم قیامت، اما به او نمی گویند تو نمازت را خواندی. این دو تا خیلی فرق می کنند.

یک دفعه اینکه در عمل استیجاری بگوییم تنزیل عمل است، پس ذمه او فارغ می شود. یک عده از آقایان هم هستند که اعمال استیجاری را کلاً اشکال می کنند. من به نظرم خلط شده، در مسئله خیلی دقت نشده است. یک دفعه تنزیل عمل است، یک دفعه تنزیل ثواب است. چون در روایت هم دارد که اذا مات ابن آدم ان قطع عمله الا من ثلاث؛ یک نسخه دارد، نمی دانم مال کتاب نوه مرحوم طبرسی است، کجاست؟ اگر در این دستگاه ها بزنید یک نسخه اش دارد، ان قطع امله؛ امیدش، این بد نیست، لطیف تر است. اما در نسخ اصلی همه عمله.

س: تفکیک بدهیم یعنی عمل مال مثلاً آن شخص باشد اما ثواب مال انجام دهنده باشد چه؟

ج: امکان دارد، احتمال دارد، ما هم تابع نص هستیم خب. ما تابع نص هستیم. آن وقت نص را از کجا می شود فهمید؟ حالا تابع نص را گفتیم، بگذارید اول من قاعده اش را بگویم، چون خیلی مطلب لطیفی است، این قاعده چون جایی گفته نشده، قاعده اش را ما بگوییم. پس ممکن است وقتی شما نماز می خوانید نه حالا با پول، بی پول هم همین طور. شما از طرف میتی فرض کنید از مومنین بوده، نماز ظهرش، شنیدید نماز ظهرش قضا شده، حالا مخصوصاً چون مثل مرحوم آقای خویی مطلق است نماز حتی عصیاناً، که این برای

کشورهایی که خیلی از پدرها فاسق بودند، مثلاً شصت سال نماز نخواندند، پسرش تازه مثلاً مذهبی شده گفتند باید بروی نماز پدرت را شصت سال قضا کنی روی فتوای آقای خویی که ولو فسقا و عملاً، عمداً نماز نخوانده، باید قضا بشود.

مشهور بین فقهای ما بین عذرا گفتند، اما ایشان به اطلاق حدیث تمسک می کردند ولو عمداً که خب این خیلی مشکلات درست می کند برای آن کسانی که خدای ناکرده یک عمر عصیان کردند، بچه هایشان حالا مذهبی شدند، باید تمام آن اعمال پدر را روزه و نمازش را انجام بدهند.

عرض کنم حضور با سعادتان که یک بحث این است که آیا تنزیل عمل است؟ مثل قضایی که خودمان می کنیم. یا تنزیل ثواب است؟ نه تنزیل عمل نیست، تنزیل ثواب است. یعنی ثواب، یعنی آن در عالم برزخ در فشار بود، این نمازی که می رود به جای نماز ظهر او نمی نشیند، خوب دقت بکنید. نه اینکه ذمه او فارغ بشود، او در دنیا این کار را کرده، فسقش را انجام داده، عصیان کرده، آنجا باید شلاق هایش را بخورد، با این حرفها، اما رفع درجات دارد. یعنی برای او ثواب حساب می شود. مثل اینکه خیرات بدهند، صدقات بدهند، چطور صدقات، خیرات، صدقه دادن که نماز او را جبران نمی کند اما رفع درجات دارد.

یا نه، بگوییم اصلاً تنزیل. آن وقت نکته فنی اش کجاست؟ نکته فنی اش این است که اگر در لسان دلیل مثلاً در لسان داریم که یقضی عنه احد المومنین، اگر عنه آمد تنزیل عمل است. مثلاً در روایت دارد مالکم لا تبرون والدیکم حیین و میتین، قلت کیف ابرهما میتین قال تصلی عنهما؛ ببینید عنهما؛ تا عنهما آمد یعنی جایش می نشیند، عمل است. چون عن در لغت عربی برای تجاوز است. این اشاره به این است که این عمل از شما تجاوز می کند به طرف. لکن این تصلون عنهما، این در والدین است.

حالا اگر ما این دلیل را در مومن هم داشتیم، تبرون اخوانکم المومنین، تصلون عنهم؛ اگر داشتیم آن هم تنزیل عمل بود. اما اگر نمی دانم نکته فنی روشن شد؟ این بحثها نشده است.

ما در والدین داریم. و لذا در والدین اگر کسی به جای پدر یا مادرش خواند، اینجا تنزیل عمل است؛ یعنی ذمه او فارغ می شود. اما اگر فرض کنید برادر ایمانی بود، نکته را دقت کردید؟ ممکن است این بگوییم مثل صدقه دادن می ماند. رفع درجات دارد، اما سقوط ذمه ندارد. خب دقت کردید؟

پس ما یک مقام ثبوت داریم، تصویری که خودمان کردیم ابتدائاً؛ یک مقام استظهار از نصوص، مثلاً در صحیححه حلبی یقضی عنه اولی الناس بمیراثه، اینجا عنه دارد، یقضی عنه

س: آنجا با چه تعبیری به کار می‌برند؟ اینجا عنه به کار می‌برند

ج: مثلاً لهما یصلی لهما مثلاً اینجوری. دقت کردید؟

یقضی عنه اولی الناس بمیراثه؛ اگر ما باشیم و طبق قاعده، اگر اولی الناس یعنی کسی که وارث فعلی اوست. یعنی در بین طبقات ارث، از همه اولی است، مثلاً پسرش است. و لذا طبق این تصور دختر را هم شامل می‌شود. این که گفتند پسر اکبر اختصاص به پسر اکبر ندارد. اولی الناس بمیراثه یقضی عنه؛ این یقضی عنه یعنی اگر اولی الناس خواند، این قضا حساب می‌شود. یعنی چه؟ ذمه‌اش فارغ می‌شود. اما اگر برادر ایمانی، این چون دلیل نیامده یقضی عنه، احد المومنین، خوب دقت کردید؟ چون یقضی عنه احد المومنین نیامده، از آن طرف هم بر در عالم برزخ قطعاً به درد طرف می‌خورد. اذا مات ابن آدم ان قطع عمله الا من ثلاث، صدقة جاریه؛ قطعاً به او می‌رسد و در عالم برزخ او استفاده می‌کند. ولوممكن است این شخص دویست سال قبل مرده، یک چشمه‌ای درست کرده، آب قناتی کشیده، هنوز هم، هر چه اضافه می‌شود، به آن درجات آن، اما این معنایش این نیست که جای نمازش بنشیند، جای روزه‌اش بنشیند.

س: فرزند استیجار می‌کند

ج: فرق نمی‌کند. اصلاً شما بحث استیجار را مطرح نکنید. یکی از اشتباهات همین شده است. اول خود نیابت را فرض کنید، اگر آن درست بود، پول در مقابل آن درست بشود. راه درستش این است.

چون بعضی خیال اصرار داشتند، خدا رحمتش کند، شیخ بدی هم نبود. که این باطل است و یک رساله نوشته، اسم عجیب و غریبی هم دارد، اسم نمی‌خواهم ببرم. خیلی اصرار داشت که این... این جوابش یک کلمه است. بحث استیجار را مطرح نکنید. من سابقاً هم گفتم در بحث اخذ اجرت بر واجبات. بحث استیجار را مطرح نکنید.

بحثی که مطرح می‌کنید این است: اگر کسی نیابتاً از میت نماز خواند، فرض کنید بنده از یک میت دوری نماز خواندم، آیا نافع هست یا نیست؟ آیا قضاء او حساب می‌شود؟ یعنی یک عملی است، کاری است که درست است؟ اگر درست بود اخذ اجرت در مقابل آن چه مشکل دارد؟

س: بحث خلوص

ج: نه چه خلوص... نه آن بحث ما داعی بر داعی را تصحیح کردیم. حالا آنجا گفتیم اشکال ندارد، داعی بر داعی را می‌شود قبول کرد.

س: ۲۸:۴۲

ج: نه بینید اگر من چون آنجا پول را می گیرم به شرطی که عمل را لله انجام بدهم برای فلانی. آن شرطش همین است. یعنی نماز ظهر را باید قصد قربت بکند. اگر اضافه نماز ظهر به آنطرف درست بود، با قطع نظر از پول، دقت بکنید. با قطع نظر از پول. اینها چون مسائل لطیفی است حالا از بحث خارج شدیم، بد نیست حالا. با قطع نظر از پول اگر آن عمل درست، سوال: من شنیدم فلان آقا فوت کرده، فرض کنید در یک شهر دور، در چین فرض کنید، چین و ما چین، بعد به ما گفتند این آقا فوت کرده، من نماز ظهر را خواندم از طرف ایشان. آیا یک: به جای نماز ظهر او حساب می شود یا نه؟ دو: آیا رفع درجات هست یا نه؟ تأثیرگذار هست؟ طاعت هست؟ اگر بنا شد تأثیرگذار باشد، من پول بگیرم برای این کار انجام بدهم. چه مشکلی دارد؟ می ماند داعی بر داعی و قصد قربت که شما فرمودید که جوابش را عرض کردیم.

س: پول می دهد برای اینکه آن عمل ساقط بشود. اگر بداند عمل ساقط نمی شود

ج: خب بله اگر بنا شد که عمل ساقط نشود، رفع درجات را نیاورد.

س: یعنی رفع درجات می آورد پول هم می گیرد،

ج: تأثیرگذار شد برای این کار چه اشکالی دارد؟ پول بدهد برای این کار.

مثل یکی از طاعات، مستحبات می شود. مثل پول بدهد اذان بگویند.

س: یک روایت هم داریم دین الله احق ۳۰:۰۴

ج: دین الله احق ان یقضی، لکن این که احق ان یقضی خود انسان یا شخص دیگری. آن باید اثبات بشود. دقت فرمودید؟

آن در خصوص حج آمده است، تعمیش خالی از اشکال نیست.

به هر حال این یک مقداری از بحث خارج شدیم. بعد ایشان می فرمایند که مرحوم شیخ و انتقال الثواب، این ناظر به حدیث لقطه که

اگر طرف تو صدقه بده، پیغمبر (ص) فرمودند صدقه بده، اگر طرف آمد راضی شد که خب این ثواب مال اوست؛ چون صدقه از طرف او

دادی. اگر راضی نشد، پولش را بده ثواب صدقه برای تو می شود.

سوال: آیا این حسب القاعده است؟ خیر حسب القاعده نیست. حسب القاعده این است که العمل لا ینقلب اما وقع علیه؛ این حسب قاعده این است. وقتی تو صدقه دادی به عنوان آن شخص مالک صدقه دادی، به عنوان خودت که صدقه ندادی. این دیگر آن صدقه برای تو نمی شود. لا ینقلب العمل لا ینقلب اما وقع علیه

س: خب الان باید غرامتش را پرداخت کند دیگر

ج: نه، اگر طرف گفت پولم را بده، غرامتش را پرداخت، پیغمبر (ص) فرمود این وقت ثواب مال تو می شود. این تعبد شرعی است و الا طبق قاعده نمی شود.

و انتقال الثواب من شخص الی غیره حکم شرعی، حرفش درست است این مطلب.

س: لا ینقلب اما وقع علیه یعنی ماهیت عمل تغییر نمی کند ولی اضافه اش به افراد که در ذاتش نیست که تغییر نکند

ج: چرا آن هم در ذاتش است. مشکلش همین است. یعنی به عبارت دیگر نکته مشکل اضافه اش نیست. عمل وقتی از شخص صادر شد، این اینجا که به عنوان اضافه است، اما به طور کلی عمل که از شخص صادر شد، این اضافه که جعلی بوده، جعل را تبدیل کردن هم مشکل دارد.

در یکی از مشکلاتی که در متأسفانه در ایام ماه رمضان در قرائت قرآن گاهی بعضی به ما می گویند که ما از مثلا اول ماه شروع می کنیم به قرآن خواندن، همینجوری، بعد یک پولی که می آید، می گوئیم این قرائتی که خواندیم مال این پول. گفتیم بابا نکنید این کار را درست نیست. قرائتی که انجام شده چون آن قرائت را تا خواندی قصد نکردی مال خودت می شود.

س: یک روایتی دارد

ج: نه بابا. حالا آن ممکن است در باب استحبابی اش یک چیز دیگر که می توانم مثلا...

اگر روایت آمد بله خب. پس خوب دقت کنید. عملی که انسان انجام می دهد فرض کنید به عنوان من صدقه دادم مالک، حالا بخواهد بشود صدقه از طرف من. خب این تصرف می خواهد. بله شارع می تواند این تصرفات را بکند.

و کیف کان این خلاصه این سه چهار سطری که ما امروز اشاره کردیم، فلادی مقتضی لضمان، ایشان می خواهد ما چون دیروز جور دیگری معنا کردیم، حالا گفتیم امروز هم این جوری. اصلا مقتضی ضمان نیست.

س: اصلاً قصدی بودن آیه روایت دارد؟

ج: چه آقا؟

س: قصدی بودن العقود تابعة للقصد این آیه روایت ندارد که

ج: این که ما در عبادات هستیم اولاً

س: در عبادات هم بفرمایید

ج: نه آن عبارت العقود تابعة للقصد را عرض کردیم مرادشان چیز دیگری، اولاً که روایت نیست، عبارت اهل سنت هم هست اصلاً این. به علمای شیعه سرایت کرد. عرض کردیم العقود تابعة للقصد هم مرادش این بوده است. هر عقدی تابع آن اثری است که بر آن بار می شود. لذا شما هر عقدی را خواندید به لحاظ آن اثر است. مثلاً شما در باب اجاره، اثرش انتقال منافع است. عین خانه را که اجاره می کنید که ملک شما نمی شود، منافعش. چون منافعش شما باید بگویید اجرتک الدار، اما اگر گفتیم بعثک منافع الدار، این نمی شود؛ چون بعثک در لغت عرب برای عین است. و شما اینجا قصدتان انتقال منافع است. یا مثلاً فرض کنید به اینکه نظرتان زوجیت با زن است. بگویید نه من گفتم بعثک زوجیت را مثلاً، فروختم، این نمی شود، با بیع نمی شود، با زوجیت می شود.

س: همین که در عقد موقت می گویند اگر زمان ذکر نشود تبدیل به دائم می شود، پس معلوم می شود قصد را اینجا مدخلیت نمی دانند

ج: نه آن رأی باطل است، صحیح نیست.

س: نه باطل هم نیست، اتفاقاً مشهور هم هست.

ج: اجازه بدهید. مشهور، اجازه بدهید، کلاً نه، اجازه بدهید، مشهور بله هست، یک روایتی هم هست، روایت را بد فهمیدند. آن روایت تقسیم عقد است که آن ذکر الاجل فهو متعة؛ نه به معنایش این است که شما اگر فراموش کردید اجل را بگویید متعه واقع می شود. لذا آقای خوبی هم مخالف است. حق با آقای خوبی است. اگر بنایشان عقد متعه بود، بعد یادش رفت اجل را بگویید، گفت، نه دائم واقع می شود نه متعه، هیچ کدام

س: غیر ابن ادریس بقیه همه متفقند

ج: نخیر، یکی آقای خوبی دیگر، حالا غیر که

س: نه همان قدیمی‌ها را می‌گویم

ج: عرض کردم این آن روایت را بد فهمیدند. اشکال ندارد مخالف در روایت اشکال ندارد.

س: ۳۴:۵۳

ج: نه تبدیل نمی‌شود. ای بابا. آن روایت را حق با آقای خویی است. ما هم عقیده‌مان همین است، حق با آقای خویی است. آن روایت ناظر به تقسیم ماهیت ازدواج است. فرق بین دائم و موقت این است. آقایان اینجور فهمیدند، در آن روایت آمده که ان ذکر الاجل فهو متعة والا، فهمیدند به اینکه اگر شما فراموش کردید، هدفان با این خانم موقت بود، فرض کنید یک ماهه، اصلا لفظ ماه را فراموش کردید، می‌شود دائم. خب این که خلاف انصاف، خلاف قاعده است. روایت مگر ثابت بشود، روایت ثابت نیست.

س: چرا خلاف قاعده است؟

ج: خلاف قاعده است، خلاف قصد است دیگر. ما قصد لم یقع ما وقع لم یقصد خب.

س: همین اول کلام است که می‌گوییم آیا این قصد آیه روایت

ج: این که اول کلام نیست. این که ثابت نیست. اگر حدیث نیاید که طبق قاعده باطل است. آنها می‌گویند حدیث آمده است. اینها هم می‌گویند حدیث ثابت نیست.

س: استادنا شما در عبادات و معاملات برای ما دلیل بیاورید که آنها امور قصدی هستند، باید قصد بشوند. دلیل بیاورید

ج: عرض کردم خلط فرمودید قصد اصلا باید بینیم مراد از قصد...

حالا ما چون این خیلی طولانی شد بگذارید یک روز دیگر خدمتتان عرض می‌کنیم.

بله مرحوم شیخ دارد و ان كان مجرد الاذن في الصدقة غير مقتضى لعدمه؛ این مقتضی عدم ضمان نیست مجرد اذن.

فلا بد من الرجوع الى الاصل؛ اذن کافی نیست برای عدم ضمان. این را انشاء الله بعد فردا، در، یعنی فردا که نه، در بحث‌های بعدی،

راجع به این صحبت باید بشود.

این بحث را عرض کردم، انحاء اذن را ما داریم. مثل کسی که مضطر به غذا است، اذن هست که غذای دیگران را بخورد، ولو غصبا. لکن گفتند این اذن منافی با ضمان نیست. غذا را می تواند بخورد برای اضطرار اما باید پولش را هم بدهد. بدلش را هم بدهد. مثلیا مثلیا و الا قیمی

فلا بد، ایشان می گوید این کافی نیست. این را ما انشاء الله باز بحث می کنیم که آیا اذن کافی هست یا نه؟ اگر شارع اجازه داد به ما برای ضمان، آیا این کافی هست؟ یک مقدار بحث های حقوقی اش را انشاء الله آنجا انجام می دهیم.

لکن فلا بد من الرجوع الى الاصل، که مراد اصالة البرائة از ضمان است. یعنی ایشان می خواهد بگوید که با خود اذن هم نمی توانیم ما نفی ضمان بکنیم. باید با اصل درستش بکنیم.

لکن الرجوع الى اصالة البرائة انما یصح فی ما لم یسبق ید الضمان، آن وقت عرض کردیم یکی از تفاسیر این بود؛ اگر یدش اول ید ضمانی بود، بعد ید احسانی شد، اینجا بگوییم ضمان هست، ولو ید احسانی باشد.

س: استصحاب

ج: استصحاب ضمان.

مثلا رفته یک مال مجهول المالکی بوده، گرفته عمدا، و ظلما و عدوانا، فرض کنید رفته پیش یک امیری دیده آنجا ماشین هست، می داند این ماشین ها مجهول المالک هستند. یکی را از او تقاضا می کند ظلما، بعد توبه می کند، می گوید آقا من بروم بد کاری کردیم، برویم این را صدقه بدهیم، رفت صدقه داد، صاحبش پیدا شد. ایشان می گوید اینجا که استصحاب می شود؛ چون ید، ید ضمانی بوده، استصحاب می شود. ضمان بوده، حالا هم که تبدل پیدا کرد به ید امانی، باز هم استصحاب ضمان بکنیم.

و هو اذا اخذ المال من الغاصب حسیة، هان، اصالة البرائة لم یسبق و اما اذا تملک منه، از غاصب گرفت، ثم علم بکونه مغصوبا فالاجود استصحاب الضمان فی هذه الصورة؛ استصحاب ضمان را در این صورت بکنیم که بگوییم هنوز هم ضامن است. البته این استصحاب در شبهات حکمیه است، حکمیه کلیه، این همین منشأ خلاف، اصلا عرض کردیم ما در مباحث استصحاب، آن استصحاب اصلی که از اول بین مسلمانان بحث شد، همین است. در احکام است. اصل استصحاب این است.

س: آقای خویی قبول ندارد

ج: بله، از علمای قدیم ما مثل مرحوم سید مرتضی از همان قرن اول، دوم، شافعی و اینها، شافعی قبول داشت، ابو حنیفه قبول داشت، بگیرید بیایید پایین تا زمان ما.

اخباری‌ها هم یکی از آن نقاط اساسی‌شان چند بار عرض کردم، چون اخباری حدود نه تا یا ده تا مسئله اساسی دارند. اخیراً هم یک رساله هم چاپ شده حدود شصت و خرده‌ای مسئله اختلاف اساسی، یکی از علما بین اخباری و اصولی، نه اینها اصلی نیست، این آقا اشتباه نوشته، مسئله اصلی‌اش حدود نه تا، ده تا است. یکی استصحاب است. چون از زمان

س: ۳۹:۱۸

ج: نه ایشان جاری نمی‌کند.

از زمان علامه بالخصوص ایشان تمایل به استصحاب پیدا کرده، اخباری‌ها به شدت برگشتند که استصحاب در شبهات حکمیه حجت نیست. بعد از اخباری‌ها که اصولی‌ها مثل وحید بهبهانی در مقابل آنها ایستاد، باز ایشان اصرار که حجت است در شبهات حکمیه. از زمان وحید

س: ۳۹:۳۹

ج: نه استصحاب، آن ۳۹:۴۲ چون اصلاً آن عقلایی است، استصحاب نیست. مرحوم چیز دارد مرحوم آقای محمد امین استرآبادی درست شد آقا؟

پس این استصحاب یکی از آن، ایشان مرحوم شیخ استصحاب را قبول دارند. این استصحاب را در اینجا قبول دارند. ثم علم بكونه مغصوباً فالاجود استصحاب الضمان فی هذه الصورة لان المتیقن ارتفاع الضمان التصرف الذی یرضی به المالك بعد الاطلاع مطلقاً؛ این قدر متیقن.

فیتبین ان التفصیل بین ید الضمان و غیرها اوفق بالقاعده، این تا اینجا.

بعد برمی‌گردند به حسب شیخ لکن الاوجه الضمان مطلقاً؛ که فردا انشاء الله. دو سه تا فرع دیگر هم دارد. آنها را هم سریع می‌خوانیم.

دیگر حالا تعلیقات آقای خوئی را فقط می‌گوییم یا احتمالاً هم مرحوم سید و آقای خوئی را هم بگوییم. بعد نتیجه نهایی را...